

سال تحصیلی جدید مبارک باشد

سخن سردبیر

«رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا»

ز احمد تا احد یک میم فرق است
جهانی اندریک میم غرق است
یقیناً میم احمد میم مستی است
که سرمست از جمالش چشم هستی
است

مصادف شدن روزهای آغازین سال تحصیلی و مولود پدر بشریت یادآور توصیه ایشان به امم مختلف در هر سن و سالی است. اطلبو العلم من المهد الى اللحد. ز گهواره تا گور دانش بجوی. ... اما به راستی دانش واقعی چیست؟ یقیناً علم منحصر به کتب نمی شود. به گفته بزرگان علم واقعی درون جوش و درون زاست. نیاز به تعمق و سفر به درون خود دارد.

و چه بسیار جوانان و دلیرانی که به این گفته جامه عمل نیز پوشاندند و بارشادت های خود از میهن عزیزمان در برابر مزدوران دفاع کردند.

ارزش انسان ز علم و معرفت پیدا شود بی هنر گر دعوی بیجا کند رسوا شود هر که بر مردان حق پیوست عنوانی گرفت قطره چون واصل به دریا می شود دریا شود.

بوی ماه مهر...

پاییز را با مهر می شناسند! آن تب تند هزار رنگ... غروب خفته در چشمان آبان و آذر که برگ ریزان خزان را به تماشا می نشیند، از بوی مهر عاشقی را وام می گیرد و این شریان زیستن در سومین فصل سال، آغاز مجدد خلقت آدمی ست... پاییز آغشته به درس و تحصیل را این بار در دانشگاه تعلیم و تربیت به یغما می بریم و بر بوم ادب قلم می گیریم! جوانه های نو شکفته بر شاخک های مهر در بهار علم و آموزش به مشق عشق وادار می شوند و در پردیس شهید هاشمی نژاد، درس معلمی و پرورش را از سر می گیرند. بهار تعلیم و تربیت در پاییز امسال با کمی تأخیر جاده ی پوندگان راه اندیشه را به خط کشید و زنگ مسیر تحصیل را در هشتم مهر ماه ۱۴۰۲ به صدا در آورد... دلیل این تأخیر یک هفته ای، طولانی شدن فرایند گزینش دانشجویان جدیدالورود به دانشگاه فرهنگیان بود که مهر تأییدی بر موجه بودن دیرکرد فعالیت آموزشی دانشگاه شد. سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۲ در تقارنی نیکو با هفته مبارک دفاع مقدس که بوی ایثار و شهامت و شهادت را در پهنه های خاکی این مرز و بوم به دست باد داده بود آغازی پر شور داشت که به یمن تاج گذاری و تجلی امامت ولی عصر ارواحنا فداه و اعیاد مبارک ولادت باسعادت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) و امام صادق (ع) به تبرکی دیگر مزین گردید. پاییز بهارستان رنگ آمیزی شده در الواح خاطرات زیبای مدرسه و دانشگاه، بر شما جویندگان معرفت مبارک باد.



حمید رفیعی
@hamidrafiee7

حل بلند مدت مشکل نیروی انسانی در گروی دانشگاه فرهنگیان و افزایش ظرفیت آنجاست. اما بزودی ترم جدید دانشگاه فرهنگیان با حضور سی هزار دانشجو معلم جدید آغاز می شود و عملاً ظرفیت خالی در دانشگاه وجود ندارد.

آقای @raisi.com وعده ها فراموش نشود. باید پاسخگو باشید
#پیام_نور
#ساختمان_خالی

Translate post



علی اکبر شهبازی
@aliakbar-shahbz

Following

در آموزش و پرورش امسال، کلاسهای تا مرز 40 نفر تشکیل شده و اوضاع آموزش تو کلاسی با این تعداد که حتی مشکل مازیک و برگه امتحان برایش جدی است مشخصه.

بنظر میاد بخشی از افق خصوصی سازی نظام آموزش، با بی کیفیت تر کردن آموزش دولتی و سوق دادن خانواده ها به خرید خدمات آموزش خصوصی محقق بشه.

Translate post



Hosein
@Hosein_sistani

این که شخص اول مملکت در جزئی ترین امور [تامین کارمندان یک سازمان] باید دخالت کند و تذکر بدهد به تنهایی برای بی کفایتی مدیران و تصمیم گیران آن سازمان کافی است.

اما این که حتی پس از همین ورود و تذکر بدیهیات [خروج و ورود نیرو] بازهم آن چالش حل نشود، معجزه تنها #سازمان_فاسد_آپ است!

Translate post



ارتباط با ما

@nashrie_daneshjoo

ماجرای یک دیدار

دیدار با خانواده شهیدان امنیت؛ دانیال رضازاده و حسین زینال زاده



«یاد یاران»

آسمان فرصت پرواز بلند نیست ولی....
قصه این است چه اندازه کبوتر باشی

دیدار دانشجومعلم‌ان ولای شهر مشهد
با آقای علیرضا دلبریان
راوی مخلص دفاع مقدس

سه شنبه ۱۱ مهرماه ۱۴۰۲ تعدادی از
دانشجویان خانم پردیس‌های فرهنگی، به
مناسبت ایام الله دفاع مقدس در دیداری با
آقای علیرضا دلبریان یاد و نام شهدا را گرامی
داشتند و با آن مردان خدا تجدید بیعت کردند.

تعطیلی نطلبیده هم مراد است!

تعطیلی نطلبیده هم مراد است!
وقتی دانشگاه فرهنگیان هفته اول مهرماه به
جهت شروع مراحل مصاحبه و گزینش
دانشجویان جدیدالورود تعطیل می‌شود و خب
فدای سرمسئول فرهنگی دانشگاه که
ظرفیت‌های فرهنگی هفته دفاع مقدس به
یغما می‌رود.

البته از دانشگاهی که تا همین چندی پیش
اساساً کارشناس فرهنگی در بین کارکنان آن به
چشم نمی‌خورد و اصلاً هم به تریج قبای کسی
بر نمی‌خورد که آقا این دانشگاه منتصب به قشر
فرهنگی است و قرار است فارغ‌التحصیلان آن
فرهنگ جامعه را صورت دهند و اگر اینجا و در
این زمان تربیت فرهنگی نشوند ماهیت
رسالتشان زیر سوال می‌رود هم خیلی بعید
نیست.

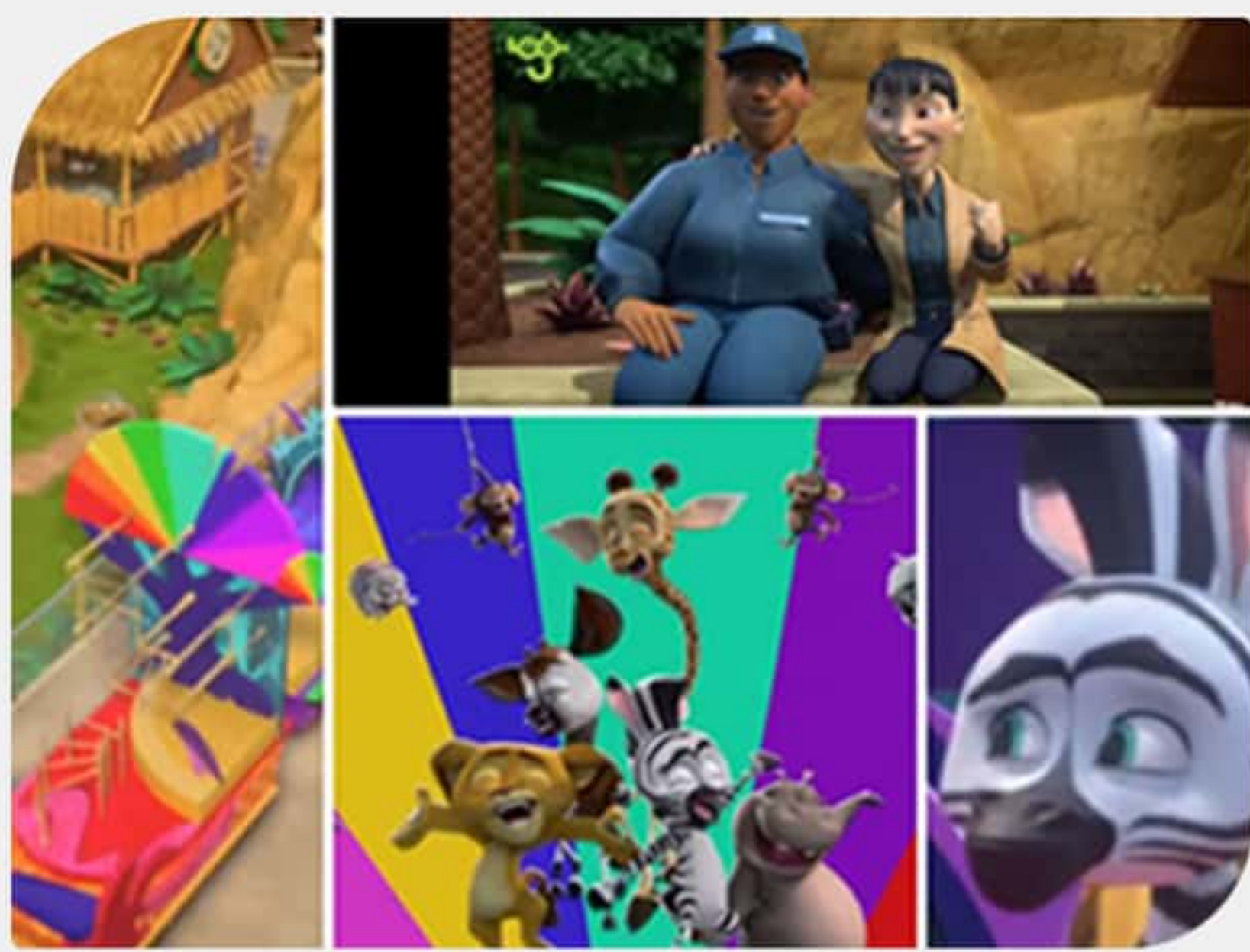
نقل، نقل پای‌بست خانه و ویرانی است.
جا دارد از مراسم با شکوهی که به مناسبت
ولادت صاحب سخن «إِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا»،
پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، نیز از
ریاست محترم پردیس شهید هاشمی نژاد و
همچنین پیگیری‌ها و تلاش‌های کارشناس
دغدغه‌مند بخش فرهنگی تشکر به عمل آوریم.

من و دوستم بعد از دانشگاه، سوار اتوبوس
شدیم که به سفری برویم؛ به جرات می‌توانم
بگویم شیرین‌ترین سفر عمرم بود.
دل در دلم نبود، در درونم آشوب بود، اما به
روی خودم نمی‌آوردم، برای رسیدن به آرامش
قدم برمی‌داشتم.
من وزه‌رادر راه با هم صحبت می‌کردیم و از
نحوه طلبیده شدنمان برای همدیگر می
گفتیم؛ بالاخره به مقصد رسیدیم، چند
دقیقه‌ای معطل شدیم و وقتی همگی جمع
شدند به داخل خانه رفتیم، حس عجیب و
غیرقابل وصفی داشتم. صمیمیت در این
خانه موج می‌زد.

سرتاسر خانه از عکس‌های شهید دانیال
رضازاده پر شده بود. مادر ایشان جلوی درب
استقبالمان آمدند، واز پسرشان، از سختی‌ها و
دل‌تنگی‌های بعد از نبودنش برایمان گفتند و
ما هم اشک ریختیم. حس می‌کردم این
شهید بزرگوار روی مبل کنار مادرش نشسته
است و ما را می‌نگرد، چندی بعد که سخنان
ایشان تمام شد؛ همگی از جایمان بلند
شدیم و به داخل اتاق شهید رفتیم. زیبایی
اتاق ایشان غیر قابل وصف بود؛ سرتاسر
دیوارهای اتاق پر شده بود از عکس‌های این
شهید بزرگوار، روی درب ورودی اتاق عکس
حاج قاسم آویزان بود، وسط اتاق که ایستادم
، روی دیوار پر شده بود از عکس‌های شهید
که در اردوهای جهادی گرفته بودند، مادر
ایشان کلی سریند از سقف اتاق آویزان کرده
بودند که زیبایی آنجا را دوچندان میکرد، روی
تخت شهید لباس هایش و عکس‌هایی از
خود شهید قرار داشت، کنار دیوار میزی بود
که مدارک شناسایی شهید را همراه با عکس
رفیق شهیدش حسین زینال زاده قرار داده
بودند؛ سرگرداندم روی دیوار پشت سرم چند
عکس از لحظه تدفین این شهید قرار داشت،
با دیدن آنها دیگر تاب نیاوردم و اشک‌هایم
سرازیر شد.



حالا فهمیدم چرا میگفتند که شهید رضازاده
اتاقش را دوست دارد و هرگاه به خواب مادرش
می‌آید به داخل اتاقش میرود...
در این بازدید کوتاه حس زیبایی در من به وجود
آمد مادر شهید تسبیحی که عکس پسرش به آن
وصل بود را به من و دوستانم هدیه کردند. ماهم
که دیگر باید می‌رفتیم از اتاق خارج شدیم؛ اما
من اصلاً دلم نمی‌خواست از آنجا بروم تازه
آشوب دلم به آرامش رسیده بود.
تنهایی در آن خانه موج می‌زد، تک فرزند یک
مادر و ستون و مرد یک خانه را شهید کرده
بودند.
زبانم قاصر است از توصیف صبوری و آرامش
آن مادر، مادری که دیگر همدم و یاری نداشت و
زندگیش خلاصه شده بود در خاطرات گذشته
و عکس‌های کودکی فرزندش.
زمانی که آن مادر لب به گفتار گشود و اولین
سخنی که درباره فرزندش گفت این بود که در
این ۲۴ سال سنی که آن شهید از خدا گرفته بود
هیچ وقت او را درک نکردند؛
به راستی او که بود؟ او انتخاب شده و دستچین
خدا بود؟ که می‌داند؟
تک تک قدم‌هایم را به شوق دیدن کسی که مرا
به این سفر طلبیده بود، برمی‌داشتم.
آرام آرام به خانه‌اش نزدیک می‌شدم؛ اذان شب را
گفته بودند و وقتی به آنجا رسیدیم، نماز
جماعت در خانه‌شان برپا بود.
عقب رفتیم و اقامه نماز کردیم بعد از پایان نماز
، سرگرداندم و با چهره نورانی شهید حسین زینال
زاده مواجه شدم روی دو پایم نشستم و به
تصویر آن شهید خیره ماندم او با چشمانش با
من سخن میگفت، دیدی بالاخره به دیدار برادرت
آمدی؟
به جایی که گریه کنم، لبخندی روی لب‌هایم
نشست، خوشحال بودم، که به چیزی که
می‌خواستم رسیدم. تک تک لحظه‌هایی که از
خدا خواستم آنجا باشم از جلوی چشمانم عبور
میکرد و هرچه بیشتر شادی را در دلم نمایان
میکرد.



رژه افتخار با پرچم رنگین کمانی در شبکه نهال!
پویانمایی احمقانه‌ای که مدتی بود هر روز با اشعار
سخیف تیتراژی کودکان را به وحشی بودن تشویق می
کرد، امروز رسماً مراسم رژه افتخار با پرچم رنگین
کمان و نمادهای همجنس‌بازان را نمایش داد! چه
اسمش بی‌دقتی و سهل انگاری باشد چه نفوذ، چنین
خطای بزرگی قابل بخشش نیست. در روزگاری که
شیطان با همه توانش در حال کشاندن بشر در لجنزار
متعفن همجنس گرایی ست و یکی از مهمترین
ابزارهایش رسانه کودکان است.
از مسوولان رسانه ملی و شبکه کودک که پرچم کار
تربیتی را در دست دارند توقع دیگری داشتیم. توقف
پخش این پویانمایی و برخورد با عوامل پخش آن
کمترین خواسته‌ای است که می‌توان داشت.
رها عبدالله

از دانشجویان مرکز تربیت معلم قوچان چه خبر؟

بچه که بودیم همیشه یکی از آرزوهایمون این بود بریم
یه دانشگاه خوب و اون شغلی که می‌خواهیم رو داشته
باشیم. به این مرحله رسیدیم و دانشجو معلم
هستیم و دو یا سه سال دیگه باید بریم سر کلاس و
به بچه های قد و نیم قد درس بدیم. شاید لیاقت
آنچنان در این شغل شریف نداشته باشیم اما حق
مسلم ما هست که بتونیم شرایطی رو برای گذراندن
دانشگاه داشته باشیم و نگرانی از سرکلاس رفتن وجود
نداشته باشه.
ما بچه های کلاهدوز قوچان چیز زیادی نمی‌خواهیم
فقط یه دانشگاه درست درمون می‌خواهیم که بشه
درش زندگی کرد و درس خوند. ۷ ماه رو مجازی
گذروندیم، الان که می‌خواهیم حضوری بشیم متاسفانه
عده ای شرایط مطلوب رو برامون مهیا نکردن و
محترمانه و انسان دوستانه اعتراض کردیم اما همکاری
درخوری نصیبمون نشد و ما باید با همین فضای
نامناسب و فضایی که در شان یک دانشجو نیست
روزمون رو سر کنیم.
کدام دانشگاه شرایط ما رو داره؟!
مدیریت بسیار ضعیف هست و در دسر و نازاحتی که
برای دانشجو و خانواده ها ایجاد شده هم...
کاش لااقل کمی درک میشدیم...



۵. برنامه؟ نه ممنون!

بی برنامه‌گی که نگم کلا بیداد می‌کنه تازه همون
هفته اول درسامون مشخص شد، معمولاً بچه
های سال اول خدمت، درس های غیر مرتبط با
رشته ای که خوندن دارن البته اداره برای من
درس های مربوط رو داد که مدیر اصلاً حال
نکرد!

۶. انگیزه برای دانش آموزم

یه موردی که بین دانش آموزای ما بود بی رغبتی
و بی انگیزگی هست، اعتماد به نفس پایین و از
طرفی هم سطح پایین معلما با دانش آموزا
سعی کردم صحبت کنم که اونا هم استقبال
کردن امیدوارم بشه کاری کرد

۷. کمبود یا نبود امکانات؟

من اهل زابل و اینجا توی ایرانشهر تقریباً همه
معلما و دانش آموزا بلوچ هستن توی دفتر هم
بلوچی صحبت میکنند این یه خرده برام سخت
بود البته یه خوبی هم داره خیلی حرف نمی‌زنم
و درگیر روزمرگی عمومی مدرسه نمیشم
مدرسه ما کلاس کم داره که بعضی روزا یه سری
از درسایی که اهمیت کمتری دارن تدریس
نمیشه تا بچه های دیگه بتونن درس مهمشون رو
توی کلاس داشته باشن. مثال دیگه ای از
امکانات اینه که صندلی ندارن و کمبود تا این حد
برام قابل پیشبینی نبود.

۸. قضاوت ناپخته

اولین جلسه ای که مدرسه رفتم توی روستایی
بود که من هیچکس رو نمیشناختم، من بودم و
یک معلم ریاضی و یک معلم ادبیات که سه
تامون سال اولمون بود. قیافه هامون یکم ریزه
میزه بود و بچه ها تا وارد مدرسه شدن به
مدیرشون گفتن که اینا معلمای ما هستن؟ ما
اینارو نمی‌خواهیم! اینا قطعاً اندازه هیکلشون
سواد دارن در صورتی که از بار علمی و تفاوت
بین ما و معلم های قبلشون نمیدونستن.

۹. به خودت فرصت بده

بچه های مدرسه ی من خیلی زود نسبت به
بعضی دبیرهاشون اعتراض میکنن، یک معلم
ناواردی داشتن که بعد جلسه اول براش اعتراض
زدن اما توی جلسات بعدی که باهاش داشتن از
کاری که کردن پشیمون شدن، چون نومعلم
برای نشون دادن خودش نیاز به چند جلسه داره
و بعد جلسه اول نباید ناامید بشه حتی اگه
براش اعتراض بزنن.

۱. حس خوب کنار بچه ها

من خیلی احساس خوبی با بچه ها
داشتم. تصور خودم اینطور نبود، قبل
اینکه برم خیلی استرس داشتم ولی
بعدش دیدم میشه خیلی خوب کار کرد
و دوست دارم توی کلاس و با بچه ها
باشم نه فضای خشک اداری (مگر اینکه
اثرگذاری بیشتر و بهتری داشته باشم).

۲. دانش آموزان طوطی نیستند

وقتی وارد کلاس شدم انتظار داشتم
دانش آموزان (پایه هفتم تا نهم)
مطالب سال قبل رو بلد باشن ولی
طوری بودن که انگار هیچی یادشون
نیست، محتوای کتاب ها و نحوه
امتحان های سیستم آموزش و پرورش
روی حافظه و طوطی وار حفظ کردن
مطالب تاکید میکنه و با عواقب این
موضوع در دانش آموزان عملاً روبه رو
شدم. پس اگه سرکلاسی رفتین و
دیدین همه طوری نگاهتون میکنن که
انگار دارین چینی حرف میزنین جا
نخورین!

۳. مدیر مدرسه

ورود و خروج معلم ها هم مثل دانش
آموزان تحت نظارت و مدیر اونها رو
پایش میکنه. از نظر مدیر مدرسه من
برای معلم هم مثل دانش آموز فرم
لباس خاصی باید میداشتیم و این چیزی
بود که انتظارش رو نداشتم، البته
امیدوارم مدیر مدرسه شما اینطور
نباشه.

۴. پیگیری

بنظر من یکی از چالشهایی که هممون
باهاش موجه شدیم اینه که ما روند
کلی ورودمون به آموزش و پرورشو بلد
نبودیم منظورم اینه که مثلاً تودانشگاه
باید به ما یاد میدادن بمحض اینکه فارغ
شدیم باید چیکار کنیم ابلاغ چیه مدارک
لازم چیه بعد تعیین جا چجوریه حضور
و غیاب معلما در مدرسه به چه صورته
چقدر مرخصی داریم یعنی منظورم اینه
روند کلی و قانونی هیچ چیزو باد نیستیم
الان مثلاً مشکلی برای ما پیش بیاد باید
چجوری اقدام کنیم